

خیالی — در خدمت امرای ترك بسر میبرد و در خدمت صاحبقرانی سرافراز شده و از جمله مخصوصان گشت فی الواقع جای آن داشت چه مرد درویش نهاد و نیک نفس و خیر خواه بود و در شاعری طبعش نیز خوب میرفت از شعرای ترکی گوی کم کسی را رتبه شعر او بود دیوان تمام کرده و تصایف دارد در مشوی نیز خوب بود جواب (گوی و چو گاز) گفته این بیت در جواب جیفه سی از دست

بیت

باشد جیفه سی در عنبر افشان چو خوبلرغنه سر زلفك پریشان

در شهر سنه احدی و خمه سین و تسعمائه ۹۵۱ در قزوین فوت شد و در مشهد مقدسه رضویه مدفونست

امیر مقبول — اصالش از ترك بود چون در بلده قم مشهور شده بود مشهور

بقمی شده است در اوایل شباب قدم در سپاهی گری نهاده و در خدمت سلطان یعقوب بود و فی الواقع او را ترقی دست داد بعد از آن که شپاش مبدل شد ترك آن امر خطیر کرده در شهر مذکور می بود او را در اکل و شرب شهرت تمام بوده و اوقات در مصاحبت لوندان صرف می نمود و غزل پردازی و عشق بازی او مشهور نزدیک و دورست اما در آخر از آن دور افتاده بود چنانکه خود گفته

بیت

عاشقانه گرازین پیش سخن میگفتم عشق میگفت و جوانی نه که من میگفتم

و فی الواقع که او را در غزل ایات خوب بسیارست از آن جمله این چند بیت سمت تحریر یافت

بیت

مردم بصورت دگرم دل رود ز دست عاشق شدن خوشست بهر صورتی که هست

ای آنکه ناگهان بتو چندین بلا رسید فکری بکن به بین به تو این از کجا رسید

نه کسی که بهر دردم رود و طیب جوید نه کسی که بهر مردن کفن غریب جوید

پراز خوناب حسرت شد دو چشم اشکبار من یکی بر روز من گرید یکی بر روزگار من

همانی — اصالش از ترك بود و در جوانی ترك ترکی کرده در ترقی احوال

در ملك عجم مقیم شد شعر او بسیارست این دو مطلع از آن جمله است

بیت

چنان زرد و ضعیفم در فراق لاله رخساری که می اقمم اگر چون که نمی چسبم بدیواری

علی الصباح که مردم بکارو باد روند جفا کشان محبت بکوی یار روند

یوسف بیک توشمال - اصلش از اقوام ایوب اغلیست که اصلشان از قبیله

چغتای است او در خدمت صاحبقران مغفور در سلك پروانه چیان می بود و الحال
توشمالی صاحبقران تعلق بدو دارد و اوقات به تقوی و طهارت می گذراند قوت
مطالعه عجیبی دارد اکثر خطوط معقلی و کوفی و انصاری را می تواند خواند
و باوجود اشتغال بخدمت یکلمحه بیکار نمی ماند و پیوسته کتاب فقه و تفسیر و
حدیث مطالعه میکند و طبعش در شعر ترکی و فارسی خوبست این مطلع ترکی که
برای خلف نامی گفته نوشته شد **بیت**

ای خاف زیبا یرانمش شکلی رب العالمین صور تنك نقشین بارین نقاشه بورمین
الله قلی - اصلش ترك و اما بتاجیکان شبیه تراست و در اصفهان بقابضی اشتغال

تمام دارد این مطلع ازوست **بیت**
حال مجنون دگرست و من دیوانه دگر قصه عشق دگر باشد و افسانه دگر
این بیت هم ازوست **بیت**

زاهد بدر مسجدو میخانه گذر کن هر جا سخن حق شنوی مگذر از آنجا
بوداق بیک ولد حصار بیک میر آخر حضرت صاحبقرانی است و خودش نیز
در خدمت صاحبقرانی بوده و باوجود ترکی این مطلع ازوست

کرده کاکل پریشان عزم میدان کرده باز از سر خاطر مارا پریشان کرده
طفیلی ابدال - از اتراك خراسانست اول در کسوت ابدالان میگشت و
الحال در خدمت یکی از امرا می باشد این قطعه ترکی ازوست **بیت**

میر طفیلی که نمک و قنده سك لرنك رستم دستانی در
هیات رستمه بنکر ولیك بنعنه باخمه که خراسانی دو

شوقی - در دوره صاحب حسنی باشاعران ملاقات داشت بنا بر آن شاعر شد
این مطلع ازوست **بیت**

با رقیبان سخن از کشتن من میگوید کشتن ایفست که باغیر سخن میگوید
وفائی - اصلش از تركاست اما در میان تاجیکان نشو و نما یافته این مطلع ازوست

بیت

وادی نا مرادیی دارم بخدا نیک وادیی دارم
حاجی آقا - لرست و خود نیز میگوید که از نسل اتابکان لرستانم مردیست
 که در اکثر امور خود را داخل میدانند اما در هیچ امر دخل ندارد اول امر مهماندار
 صاحبقران بود بعد از آن یوز باشی و خلیفه قورچیان شد اگر شعر نمی فرمود
 بسیار خوب بود بشعری که از او نوشته شده صدق مقال را قلم معلوم میشود این دو بیت
 از اوست

بیت

روی شه را ز دور دیدم من سر باوج فلک کشیدم من
 روی شه دایما چو مه باشد روی شه هر که دید شرف باشد
 نه که مصرع آخر در کتابت غلط شده بلکه شاعر چنین گفته بدو گفتم که مه
 و شرف چگونه قافیه باشند گفت چگنم به ازین نیافتم شهزاده کو بهرام میرزا برای
 او دوبیت گفته و بسیار خوب واقع شده در اینجا ثبت افتاد

بیت

پدر تو لرست و مادر کرد چون تو شاعر شدی بگردن خرد
 شاعری کار درد مندان است شاعری پیشه لوندان است
سوسنی - از بزرگان آق قویونلوست اول در سلك قورچیان حضرت صاحب
 قرانی بود آخر بواسطه امر ناملایمی که از او سرزد از درگاه محروم شد باوجود
 آنکه شعری هم نتواند گفت اشعار مردم بنام خود میکند در محلی که بجمع اشعار
 این اوراق ابر مشغول بودم از او شعری طلب نمودم این مطلع سوسنی که از قدیم
 ذکر او در مجالس النقایس هست نوشته و فرستاد

بیت

مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند
 دیگر نقل کردند که روزی با چند جوان دلاویز در تبریز با سوسنی سیری میکردیم
 التزام کرده بودیم که بهر جوانی که برسیم مناسب حال میان یاران برای او شعری بگوئیم
 اتفاقا در جوان قصابی رسیدیم هر یک در فکر شعری شدیم سوسنی پیش از ما شعر
 مولانا هلالی را خواند که
بیت
 هر که آن قصاب خنجر برگلوی من نهد میزنم سر بر زمین تا پای بروی من نهد

و چنانچه شعرا در شعر گفتن فکر کنند هر لحظه اندك تاملی کرده سر بر میداشت و يك بیت میخواند و یاران مسوده میکردند تا آنکه غزل تمام شد در هفت بیت باتخلص سوسنی و یاران انصاف دادند و تحسین بلیغ نمودند که غزل هفت بیت در بدیهه گفتن بسیار مشکلات بعد از آن رحل استراحت برصفه دکان دلاکی آمده و قضا را کتابی در طاقچه دکان نهاده بودند یکی از یاران کتاب را برداشته بگشود دیوان هلالی بود اتفاقا در صفحه اول غزلی که سوسنی در بدیهه گفته بود بنظر درآمد چون یاران بنیاد تعرض کردند او از یحیائی که داشت سوگند خورد که توارد واقع شده و گرنه این غزل دامن هرگز نخواندهام و از هیچکس هم نشنیدهام من این نقل را باور نمیداشتم اگر نه مطلع سوسنی قدیم را بخط خود نوشته و بمن نمیفرستاد این بیت ترکی ازوست

بیت

بولعالی مهر رخنك قبادن طالع آی کون بولاری موکب منظره لامع

صحیفه هفتم

در ذکر طرفه گویان مقبول الکلام سایر عوام

... سر دفتر ظرفای عالم و در اشعار مضحك مقبول عرب و عجم است مضامین را در اندك عبارت فصیح بروجهی که بغیر از خودش دیگری فهم نمی نمود درج کرده و بمنصه ظهور میرسانیده است از آنجمله این بیت در هجر مولانا سلطان احمد کوسه سمرقندی املا نموده

بیت

غلام کوسه زر دشبان چنگرایلی مثال ریش او گفتم چنین ماسوخه قندبلی

یکبار دستارش را در مدرسه جامی دزد برده بود این قطعه در آن باب گفته

بیت

بر در مدرسه جامی بگرو بحر وبری دزد برد از سرون فوطه شیر و شکری

فوطه ام برد و هوا سرد و سرم درد کند دزدك روی سیه را چه غم از درد سری

قاسم مرموز — از چپانیان شهر هراست و بسیار بی قید و لالایی و مردم

شهر باو هزلهای ركبك و قبیح میکنند و او نیز در تعرض و دشنام پای کمی ندارد و در محلی که من در هرات بودم این غزل جامی را که

بیت

از عشق تو شور هست عجب در سرم امروز

جواب میگفتند و او این غزل را در هجو شعرای آن زمان چنین گفته

غزل

دیوانه و آشفته تر و ابترم امروز در پیش رقیب تو زسک کمترم امروز
تا نشنوم آواز هلالی و نه بینم کورم چو هلالی و چو قوسی کرم امروز
حیدر که بهر کوچه دویدی بکلوچی در خانه خود ره ندهد دیگرم امروز

در میان غزل يك بيت اونيك واقع شده است و مراد از ایراد این غزل همین بیت است

بیت

فردا نکشم آرزوی سایه طوبی گرسایه قد تو فد بر سرم امروز
قرزیقی اردبیلی — در شماخی بدلالی اوقات میگذرانند و شعرهای نامزه
میگوید این مطلع ازوست

بیت

روم در پشت کوهی و چواشتر خار می بینم بشادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم
کلیمی — المشهور به پینه دوز اغلی تبریزست مردی فقیر عامیست و بهر
دو زبان شعر میگوید که عبارت از ترکی و فارسی است این مطلع از اوست

بیت

بهر گلشن که نخل قامتت را یاد می کردم در آن گلشن دل ناشاد خود را شاد می کردم
مولانا حسین مشتاقی — مولدش دارالملك شیرازست و اوقاتش بقصه خوانی
میگذشت و در آن کار بسیار شیرین سخن و تیز زبان بود و در شعر هم طبعش ملایم افتاده
و در شهر سنه خمس و تسعمائه ۹۰۵ در شهر خود فوت شد این رباعی ازوست

هر لحظه ز من روایتی میشنوی از قصه من شکایتی میشنوی
سوز دل من فسانه می پنداری من مردم و تو حکایتی میشنوی

لوندی — قصه خوان واز بروجردست عامیست و اطوارش از تخلص معلوم
واز عمر نود سال ضایع کرده و میکند این مطلع ازوست

بیت

ز خاک کشته های عشق گر خود لاله برخیزد پس از مردن زخاک من فغان و ناله برخیزد
حاجی روشنی — بغدادیست و مردی گوشه نشین و فقیر است و بکتابت
اوقات میگذرانند این مطلع ازوست
هر شبی که از ورق گل چکیده است خونابه ایست کز دل بلبل چکیده است

خواجه شاه ولی - از آدمی زادهای سمنانست و استیفای قاسم علی

سلطان تعلق بدو دارد و مردی خوش صحبت و بمشربست این مطلع ازوست

بیت

اگر صراحی زرین و جام نیست بدستت کدو قرابه کن و از سرش برار پیاله

مولانا محتشم - از کاشانست و به بازی مشغولست و در شعر طبعش

بد نیست این مطلع ازوست

بیت

تاجن یار از خط مشکین نشان گرفت منشور خوبی از همه مشکین خطان گرفت

خواجه خور دیلدار - پهلوان زمان و استاد بیلداران عراق و خراسانست در

رقص با وجود عظم جثه چنان صاحب اصول بود که ظرفاً او را کوه اصول مینامیدند و در

کمانداری نیز استاد بود اکثر اوقات تلاوت قرآن میکرد و بطاعت مشغول بود اما

در اواخر ازو چیزهای غریب نقل میکردند که ایراد آن لایق نیست در شهر سنه

ثلث و خمسین و تسعمائه ۹۵۳ فوت شد و از زبان مردم خلاصی یافت مدتی پیش در افلاس

خود و مدح از بیلداران بطریق نظم عرضه داشتی گفته بود این مطلع و بیت از آنجاست

بیت

بیلداران که در جهان فاشند مفلسند و غریب و قلاشند

از سر غیرت و جگر داری سنک خا را به بیل بتراشند

استاد قاسم - از هرانست و در کمانگری و چماقگیری کمان گران سرآمد

زمان و در صیادی نیز وقوفی دارد و زهگیر را خوب میتراشد این مطلع ازوست و

بر گوشه کمانهای خود می نویسد

بیت

آنکه اولاد علی را خادمست خاک راه دردمندان قاسم است

محمود زهگیر - او نیز از همان طایفه است و قطر ترازو خوب میتراشد

و تقلید آواز بهایم خوب میکند این بیت حسب حال خود گفته

بیت

گهی محمود زمگیرم گهی محمود قطرهم گهی اسیم گهی استر گهی گاووم گهی خرهم

دیوانه نقاش - از شهر تبریزست و گویند در مجلس سلطان یعقوب

اورا راه ندیمی بوده این مطلع ازوست

بیت

غلط کرده طلب کردیم جاه و سربلندی را درینما ما ندانستیم قدر درد مندی را

خاتمه

پایان آمد این دلکش فسانه

بحمدالله که بر ر غم زمانه

الحمد لله والمنة که باوجود کثرت موانع و هوان و قلت بضاعت و وفور حدثان
 باتمام این جریده که بلا تکلف گداسته‌ایست از گلستان کرام چیده و نو بهاریست
 در بوستان آنچه اخوان و خلان سرکشیده توفیق یافت . چون مدتی بود که بنا بر
 عدم توجه و مساعدت طالع و بخت این نوعروس حجله خیال گاهی از شقه چادر و
 اختفا روی نموده و بنا بر تحریر **من صنف فقد استهدف** باز سردر نقاب اجتناب
 میکشید و گاه گاهی این بکر فکر سر از روزنه ظهور بر میزد و روح مینمود و دیگر
 بار پس پرده انزوا مختفی میگردد **بیت**

مخدرات سخن دیر دیر از آن آیند که خار خارخسان کرده پایشان افکار
 تا آنکه درین اوقات فرخنده ساعات خلخال اختتام بر سر پای اهتمام افکنده بشبستان
 وصال خرامیده دیده رمد دیده منتظران را از مشاهده و مطالعه آن صفحات رخسار
 و رخسار آن صفحات بعین خوشی و صفای سائید **بیت**
 لله الحمد که این طرفه نگار از پس پرده نموده دیدار

اگرچه این نسخه دل پذیر از حیث استناد مربوط بدین فقیر حقیر است، لیکن از جهت اقتباس
 از انوار مشکاة فضلی کبیر است **بیت**
 عمریست که بی برک و نوا میگردد در پیروی نفس و هوا میگردد
 چون سر نزد از صفای خاطر سختم گرد سخن اهل صفا میگردد

چون بمقتضای بیان فرح افزای **من تشبه بقوم فهو منهم** و از غایت شدت تناسبی
 که بدین زمره عظیم الشان پیدا کرده اگر خود را در ذیل ایشان منتظم گرداند و صدف
 ریزه بی قدر خود را در دکان ایشان در معرض عرض در آورده بمنصه ظهور رساند
 می تواند بود که از آن جمله بحساب آید لذا در خاتمه دوسه مطلع و رباعی و قصیده بنظر اصلاح ارباب
 فهم و ذکا و اصحاب فطنت و صفای رساند **بیت**

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم
 بدل غمی است مرا از سپهر کج رفقار که نیست چاره من غیر **مرك** آخر کار
 پابوس **سك** یار نگوئی هوسم نیست دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست
 کند سگت ز وفامیل دوستداری ما عجب که عار نمایا بدش ز یاری ما

رباعی

خون در بگرم ز لعل جان پرور تست تنگی دلم ز حقه گوهر تست
 هر تار ز کاکلت جدا فتنه گری است حاصل که تمام فتنه ها در سر تست

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

تحفه سامی

تألیف شاهزاده

سام میرزا فرزند شاه

اسماعیل صفوی کتاب نایاب و

نفیس و بسیار گرانبهائست در سنه ۹۵۷

قمری هجری تألیف آن تمام شده و در

اسپند ماه سال ۱۳۵۴ قمری هجری

مطابق ۱۳۱۴ شمسی ۱۹۳۶

میلادی در مطبعه ارمغان

انجام طبع یافت

تحفه سامی

تألیف شاهزاده

سام میرزا فرزند شاه

اسمعیل صفوی کتاب نایاب و

نفیس و بسیار گرانبهاست در سنه ۹۰۷

قمری هجری تألیف آن تمام شده و در

اسپند ماه سال ۱۳۰۴ قمری هجری

مطابق ۱۳۱۴ شمسی و ۱۹۳۶

میلادی در مطبعه ارمغان

انجام طبع یافت

حرى درج شده تاريخ پر يه كتاب مستعار
لى گئى تھى مقررہ مدت سے زيادہ رکھنے كى
صورت ميں ايڪ آنه يوهيه ديرانه ليا جائے گا۔

کتابت پر عمل کرنے والے سرکاری اداروں اور
 جامعات میں اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۱۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۲۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۳۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۴۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۵۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۶۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۷۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۸۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۹۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے
 ۱۰۔ اس کتاب کو پڑھنا اور اس کے